شهر پشت دریاها

احمدی ملکی، رحمان

پشت دریاها شهری است

که در آن پنجره‏ها رو به تجلی باز است

بامها جای کبوترهایی است

که به فوّارهء هوش بشری می‏نگرند

دست هر کودک ده‏سالهء شهر،شاخهء معرفتی است

مردم شهر به یک چینه چنان می‏نگرند

که به یک شعله،به یک خواب لطیف

خاک،موسیقی احساس تو را می‏شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می‏آید در باد...

(سهراب سپهری)

سپهری نیز مثل هر شاعر،هنرمند و اندیشمند دیگری، در عرصهء ذهن خویشتن،شهری آرمانی و ایده‏آل را به تصویر کشیده است؛شهری«که در آن وسعت خورشید به اندازهء چشمان سحرخیزان است»و مدام در نسیمش«صدای پر مرغان‏ اساطیر»طنین می‏اندازد.شاعر،این شهر را در خواب می‏بیند و در عالم بیداری،گوشه گوشهء آن و خصوصیات آن را در ذهن‏ می‏پرورد.

در اغلب اشعار سپهری،نامطلوبی و ناهماهنگی دنیای واقع‏ و نارضایتی شاعر از آن،آشکارا و پنهان به چشم می‏خورد:

شهری«که مردش فهم اساطیری ندارد»،و«زنش به سرشاری‏ یک خوشهء انگور نیست»و خاک غریبی که در آن هیچ کسی نیست‏ که در بیشهء عشق،قهرمانان را بیدار کند،«هیچ چشمی عاشقانه‏ به زمین خیره نمی‏گردد»وکسی«از دیدن باغچه مجذوب‏ نمی‏شود»،برای او دلنواز نیست و شاعر در آن تاریکی«رو به‏ چمن‏های قدیم و طلایی‏هایی که به دیوار اساطیر می‏نگرد»، دری می‏جوید سوی درختان حماسی که از دوردستها پیدایند، رو به آن«وسعت بی‏واژه»که همواره انسانهای بیداردل و روح‏های بیقرار را فرا می‏خواند؛آنجات که خاک،موسیقی‏ احساس آدمی را می‏شنود.

جلوه‏های بهشت مطلوب را در شعر بیشتر شاعران گذشته و معاصر،می‏توان دید.تصور آرمانشهر،مقولهء بس کهن و دیرین‏ شهر بشری است که در ابتدایی‏ترین اساطیر و افسانه‏های ملل تا جدیدترین تحلیل‏های اندیشمندان اخیر،دیده می‏شود.انسانها در مواقعی که خواسته‏های قلبی و نیازهای بلند و متعالی خویش‏ را در سیمای جهان خاکی مقدور و ممکن نمی‏بینند،پس از چندین شکیبایی و سرگشتگی،از عالم واقع گریزان و دلزده، روی برتافته،سر بر دیوار ناکامی عالم محدود واقعیّت می‏کوبند تا در آن،روزنه و پنجره‏ای به سوی عالم لا یتناهی و گسترهء فرحناک ذهنیت و معنویت بگشایند و در آن،شهر زیبای مطلوب‏ دل خویش را بنا نهند و طرح آن را برمبنای نقش بهشت برین‏ دلخواه و مطلوب باطن خویش بیندازند و صورت آن را مطابق‏ گلشن مفقود رازآمیزشان بیارایند.هر گوشه‏ای از این دیار به‏ سان مکان اساطیری نقش بسته در ذهن مرد باستان،مملو از ارواح مرموز،و مشحون از کیفیات گوناگون است و هریک از موجودات واقع در آن،آراسته به فضیلتی و مزین به نیرویی‏ رحمان احمدی ملکی

شهر پشت دریاها

این بهشت خیال‏انگیز و زیبایی که آدمی در اشعار و قصه‏های‏ اساطیری‏اش از آن سخن می‏گوید،در اصل همان بهشت‏ گمشدهء انسانهاست که به عقیدهء عارفان و حکیمان،قبل از هبوط بر زمین خاکی،منزلگاه آدمی بوده و پس از جدایی از آن،در هر موقع و مقطعی،فرایادش می‏آید و به خاطر مفارقتش از نیستان هستی،حکایت هجران می‏سراید و با این سرایش‏ها و گویش‏ها،لحظه لحظهء زندگی خویش را،با یاد عطرآگین آن‏ سرزمین مطلوب و موعود،مشحون می‏سازد.

این بهشت تمثیلی که در اصل،نمونهء عالی مکان اساطیری‏ است،یک باغ عادی زمینی با گلها،میوه‏ها و خوردنیهای‏ معمولی نیست تا مکان مناسبی برای شکم‏بارگان باشد!بلکه‏ فضای ملکوتی و مکان پرگستره،مرموز و رازآلودی است که‏ همهء گوشه و کنارش از رضوان و رحمت الهی مشحون است و سنخیت و هماهنگی سحرآمیزی با روح تعالی‏طلب و باطن‏ دورنگر انسان دارد.بنابراین در آفرینش و توجیه این مکان‏ مقدس،انگشت نهادن بر انگیزه‏های زمینی و امیال جسمی‏ (آن‏گونه که بعضی از مفسران می‏انگارند)،بس ساده‏لوحانه و کوچک‏اندیشانه است و مشخص است که از آبشخور مادّی و نگرش فیزیکی مغرب زمین ریشه می‏گیرد.

پس مقولهء مکان مینوی و آفرینش آن در اشعار شاعران و نقلهای اساطیری،نه از کاهلی و خیال‏پردازی تن‏پرورانه و نه از امیال و هوسهای فرودین جسم انسان،بلکه از نیاز عمیق و متعالی روح به مبدأ و حقیقت هستی ریشه می‏گیرد.

در این مکان مقدس اساطیری،همه چیز معنی و رازی را در خود نهفته است.«محتوا از محل(قاب،ظرف)جدا نیست و نمی‏توان ارتباط جوهری‏ای را که بین شیئی واقع در مکان و کیفیت خود مکان هست،از هم تفکیک کرد؛بنابراین در این‏ مکان،هر«اینجا»و«آنجا»،اینجا و آنجای ساده نیست یعنی‏ اینجا و آنجا،نقاط ارتباطات کلی یا مفاهیم عام نیستند که‏ علی‏رغم محتوای متفاوتشان،همواره یکسان بمانند،بلکه‏ هر نقطه،هر عنصر موجود در بخش مکانی،رنگی خاص، طنینی خاص و کیفیت عاطفی خاص دارد و بنابراین،هر قسمت‏ مکان ارزشی خاص می‏یابد...

در مکان اساطیری نسبت هر شی‏ء به فضایی که این شی‏ء اشغال‏ می‏کند،نسبتی کیفی،جوهری و مرموز است.هر بخش فضا، مظهر فضای کل است و در دل هر ذرّه فضایی،آفتابی متجلی‏ است.

این دیار در جهان‏شناسی ایران قدیم،خاصه در رسالهء بندهشن،مرکز جغرافیای اساطیری و معروف به«خورنه»است‏ که بزرگی آن به تنهایی مساوی با نصف کلیهء کشورهایی است که‏ دور آن قرار گرفته‏اند.جملهء حوادث مهم اساطیری در خورنه به‏ وقوع می‏پیوندد.سلسلهء کیانیان،دین زرتشت و سروشها،همه‏ در آنجا پدید می‏آیند...رسوخ به درون خورنه یعنی اتصال به‏ مرکز وجود عالم درون.معنی آخروی اتصال به خورنه این است‏ که انسان زمان کرانمند را مبدل به زمان اکرانه کند و بدین‏سان به‏ اصل خویش بازگردد.

کوه قاف که معادل همان البرز است در این اقلیم هشتم قرار دارد و پوشیده از زمرد است و آن را به محور جهان تعبیر می‏کنند.زیرا اگر این محور متزلزل شود.نظام عالم گسیخته‏ می‏شود.کوه قاف حد فاصل بین دنیای محسوس و ملکوت‏ است و قلهء آن اقامتگاه سیمرغ است.داستان منطق الطیر عطار، بازگشت به کوه اساطیری را که در اصل سفری به دنیای باطن و رجوع به مرکز وجود(مرکز قاف)است،به خوبی بیان کرده‏ است.»1

در روایات اساطیری و متون منقول بعضی از ملل،از این‏ سرزمین افسانه‏ای با عنوان«دیار نور»یا«شهر خوشبختی»و در متون دورهء بعد از اسلام با نام«شهر امام زمان»یاد می‏شود که‏ درگاه و دروازه‏ای بزرگ و سبز رنگ دارد که فقط حلال سیرتان،وارستگان،صادقان و صاحبان بصیرت و بشارت‏ باطنی می‏توانند آن را ببینند و از آن بگذرند.

مفهوم جغرافیای اساطیری و سرزمین آرمانی را،در عرفان‏ اسلامی ایرانی نیز می‏یابیم.اقلیم هشتم،جابلقا،جابلسا و هور قلیا،اشاره به همین فضای اساطیری است که عالم مثال‏ است.این دیار که در جهان فراواقع عرفانی قرار دارد،دارای‏ حالت خاصّی است:شارستان هزار دروازهء جابلسا و جابلقا در «دیار شهرهای زمرّد»(همان قاف،همان اقلیم هشتم)که‏ سرزمین اطمینان و یقین خاطر است،به سان چهار جهت جهان‏ و عناصر چهار گانهء هستی،صورت چهارگوش دارد.جابلسا شهری است در جانب مغرب،لیکن در عالم مثل،منزل آخر سالک است.جابلقا شهری است به مشرق لیکن در عالم مثل، منزل اول سالک باشد به اعتقاد محققین در سعی وصول به‏ حقیقت.2

در آواز پر جبرئیل،اثر سهروردی،با عنوان«ناکجاآباد»از آن دیار یاد می‏شود،ناکجاآباد،بهترین تعبیری است که می‏توان‏ از شهر آرمانی و فضای خاص اساطیری کرد،زیرا این‏ «آبادی»یی است که آن را نمی‏توان در هیچ آبادی یافت،اقلیمی‏ است سوای اقالیم جغرافیایی،کجایی است خارج از هر جای‏ معین و بیرون از هر محل مشخص.

حتی نشانی«پشت دریاها»که به بیان سپهری این شهر در آنجا قرار دارد،خود تعبیری نمادین و اشاره‏ای رازآمیز است.چون‏ اساسا دریاهایی از این دست در عالم واقع وجود ندارد، همچنان‏که شهر ورای آنها نیز از وجود مادّی و عینی،بری و دور است.این دریاها بی‏تردید،دریاهای عالم خیال و ذهنیت‏ متعالی،دریاهایی مشحون از مفاهیم و سمبل‏های پر راز و رمزند.

اصولا آرمانشهر،به دلیل وسعت،مطلوبیت و سنخیت‏ ذهنی و آرمانی‏اش،نمی‏تواند در جهان واقع،که مشحون‏ از محدودیت‏ها و تضادهای زمینی،و انباشته از ترفندهای مصلحت‏جویانه،عافیت‏طلبانه و خودخواهانهء آدمهاست،نمود عینی پیدا کند؛از جانبی نیز، واقعیّت خاکی و عینیّت حقیر جهان زمینی را توانایی عروج و تعالی و بالاخره منطبق شدن با آن نمونهء آسمانی‏ نیست.

شهر آرمانی،شهری عاری از کمی‏ها و کاستی‏هاست،شهر به عینیت رسیدن آرزوهای بلند و سرزمین آن مأمن نامعلوم و بهشت گمشدهء انسانهاست.این مکان،عرصهء به تجلی رسیدن‏ شهود متعالی و شعور رازناک و سیطرهء مراقبه و مشاهدهء عارفانهء دریادلان است.هر گوشهء خاک و هر برگ آن،رایحهء پنهان و نهفتهء بهشت ازلی و باغهای فرحبخش خیال آدمی را می‏دهد. عطر زیبای بهشت عدن و باغ رضوان،عطر سایه‏سار گلها و درختان خم شده و نقش بسته بر چشمهء کوثر.

در این شهر و دیار مقدس و آسمانی،همه چیز ناب و سالم، سرحال،باطراوت و مرتب-به تعبیر اساطیر سامانمند و بی‏آشوب-است.هر بلبلی،بر سر گل همزادش،محبوب خود را یاد می‏کند،درختان چون گیسوانی در باد،در اهتزازند و از حرکت آنها آهنگهایی زیبا و روح‏نواز با لحن‏های مختلف و متنوع بر می‏خیزد.

در اینجا سدّ و مانعی برای رسیدن به معشوق،و رقیبی برای‏ این وصلت وجود ندارد،اصلا عاشق و معشوق هر دو یکی،و مطلوب و طالب درهم مستحیل و فانی‏اند.همه چیز با خواستی‏ یا نهایتا با ذکر کلامی مقدس-در متون بعد از اسلام با تلاوت و ذکر صلوات-مهیا می‏گردد.دیاری عاری از شیاطین اغواگر و خالی از دلتنگی‏ها و آزرده‏خاطریهاست که عدالت،«میزان»و آرامش درونی-و باز به تعبیر عرفا:نفس مطمئنه و سکینهء خاطر- در گوشه گوشهء آن برقرار است.آبهایش زلال،نسیمش‏ جانبخش و ساکنینش-که نمودها و نشانه‏هایی از صنع اکمل و جهان ذات محبوبند-همه زیباروی،مهربان،بینا و شنوا و عارف حقیقت و طالب حق‏اند.

بنا به حماسهء رامایانا(هند)،این سرزمین،بهشت کاملان‏ است.در آنجا رودها به رنگ طلا و گوهرهای فروزان و تابناک‏ آراسته‏اند و دریاچه‏هایی هست پر از گلهای زرّین نیلوفران زیبا. درختان این سرزمین همواره سبز و خرمند و میوه‏هایی ابدی‏ دارند.مهاباراتا حماسهء دیگر هند،تعاریفی نغز و دلپذیر از این‏ سرزمین افسانه‏ای ارائه کرده است:آدمهایی که در این سرزمین‏ زندگی می‏کنند،زیبارو و پاکند.کسی در آنجا هرگز بیمار نمی‏شود و همه از انواع نعم خاکی و آسمانی برخوردارند و هزاران سال عمر می‏کنند.3

همچنان‏که اشاره شد،در ایران،هند و اسلام با خصایص و توصیفهای مشابهی از این مکان روبه‏رو می‏شویم:وارای‏ جمشید در اوستا،سرزمین خورنه در بندهشن،سرزمین پاک‏ «سوکاواتی»در تیرهء چینی و ژاپنی بودایی و همچنین سرزمین‏ «اوتاراکورو»در هند،همه مظهر جغرافیای اساطیری و مثالی‏ هستند و از اقلیمی حکایت می‏کنند که در عالم مثال،در فضای‏ تخیلی وجود دارد.راه یافتن به مرکز این اقالیم،رهایی از زمان‏ و اتصال به محور جهان است که به موجب آن،زمین و فضای‏ میانه و آسمان در ساحتی یگانه که همان ساحت حضور اساطیری‏ است،یکی می‏شوند و انسان به مرکز خود که سرچشمهء فیاض‏ اساطیر است،راه می‏یابد.

بنابراین،هورقلیا،اقلیم هشتم،ایران ویج یا عالم مثال، برزخ میان محسوسات و عالم معقولات،واسطهء عالم ماده و عالم روح و صحنهء نمایش همهء وقایع نفس،و آیینهء تمام‏نمای‏ روان است؛دنیایی است که به قول ملا محسن فیض کاشانی‏ (1090 هـ ق)،«در آن ارواح جسمانیت می‏یابند و اجسام‏ روحانیت».همهء وقایع و امور در این عالم،به شکل صور نوعیه‏ و رمز وجود دارند و ازاین‏رو،بی‏مدد تأویل،به معنایشان پی‏ نمی‏توان برد.این صور نوعیه،نمودگار ساخت و نیروی‏ جان‏اند؛اقلیم هشتم،اقلیم نفس و جان و روح و آیینهء تمام‏نمای‏ دل است.

به گفتهء ابن عربی،سرزمین هور قلیا،جایگاه تجلیات الهیّه‏ است که محسوسات را به مرز مبدل می‏کند و از این رهگذر موجب تبدیل اجسام مادّی به اجسام روحانی،و باعث رستاخیز کالبد می‏شود.ازاین‏رو سرزمین عرفانی هور قلیا را سرزمین‏ «مناظر و مرایای باطنی»و سرزمین رستاخیز اجسام یا اجسام‏ معادی خوانده‏اند.عالم برزخ هور قلیا،عالم خیالی مثال،عالم‏ مثل معلق،عالم مسخ و استحاله و تجدید الخلق یعنی سرزمینی‏ که در آن«عمل الصناعات المکتوم»صورت می‏پذیرد.هور قلیا مظهر فعالیتهای روانی-روحانی و سرزمین نفس یا سرزمین‏ رؤیت باطنی نفس و به قول شیخیّه،حامل النفس،سرزمین‏ جسم اصلی حقیقی و یا انسان حقیقی است.4

پس در واقع،پرورش تصویر شهر آرمانی و تجسم و تکرار خصوصیات آن در اشعار شاعران،روایات اساطیری و متون‏ ادبی،خود اشاره به عمق ارتباط انسان اسطوره‏ای با بدایت‏ هستی و مکان مقدس آغاز خلقت دارد،و از طرفی نشانهء جریان‏ و سیالیت صورت نوعی اساطیر اول در سرنوشت نسلهای بعدی‏ است.به عبارت بهتر،بنای برجها و خانه‏های مرتفع و مصفا، و پروراندن درختان سبز و قد کشیده در اشعار و قصه‏های‏ اساطیری،تلاشی است برای آفرینش مأمن و آرامگهی شایسته‏ برای روح سرکش و کمال‏گرای انسان،و کوششی است در جهت ایجاد و اتخاذ راه ارتباط صحیح با نمونهء عالی زندگی و الگوبرداری از روی آن و رسیدن به سرچشمهء اکمل هستی و تفسیر نیازها و ضروریات روحی خود و ارتباط با جهان،و نیز تفسیر و تحلیل پدیده‏های ژرف و پرمعنی جهان.

پانوشتها

(1)شایگان،داریوش،بت‏های ذهنی و خاطرهء ازلی،انتشارات‏ امیرکبیر،1371،ص 193.

(2).سپهری،سهراب،اتاق آبی،انتشارات سروش،1369،ص 19.

(3).بت‏های ذهنی و خاطرهء ازلی،ص 195.

(4).ستاری،جلال،افسون شهرزاد،انتشارات توس،1368، ص 171.